

داستان ترکنازان هند

داستان سرایان ایران مینویسند نژاد اسماعیل که نخستین
 شهریار سامانیان است : بهرام چوبین میرسد و نویسندگان
 فرنگ میگویند سامان پدر بزرگ اسماعیل شبان بود و
 راهزنی را که پیشه بزرگان تاتارست پیش گرفت مگر
 درین سخن نیت که از خانواده بزرگی بوده اند زیرا که
 براستی پیوسته است که بر روزگاری که نامون در مرو بود
 بفرمانفرمای آنسوی رود بغیرگان سامان را سپارش فرمود
 و ازو خواهش نمود که در پرورش ایشان بکوشد که هم
 از سوی نژاد شایستگی دارند و هم از روی دانش و دان
 و ایشان در آن گاه چهار برادر بودند و هر یک از ایشان
 بجائی و کاری نامزد گردید نخستین ایشان نوح
 بفرمانروائی سمرقند دومین احمد بگرفتند فرغانه سومین
 بفرماندهی هرات و چهارمین بسپیدی لشکر آنسوی رود

تازیان

فوج ازگینی در گزشت و برادرش احمد در سمرقند بجای او
 بنشست و این در روزگار فرمان طاهریان شد و او دست
 نشانده آن خاندان بود تا جهان را پدر و دگفت هفت پسر
 داشت و بزرگترین آنها را که نامش نصر بود پیش از مرگ
 خود جانشین خویش ساخت در آملیان یعقوب پسر لیث
 روی گر طاهریان را در خراسان بر انداخت و خلیفه بغداد
 فرمان آنسوی رود را بنام نصر فرستاد باین اندیشه که
 چون کار فرزندان سامان در آن سامان بالا گیرد راه پیشرفت
 یعقوب بسته خواهد شد مگر ایشان پس از تباهی طاهریان
 آنسوی رود را نگاه داشتند و چون یعقوب ازگینی گزشت
 بالشکر بسیاری از سواره ترکستان برای دور کردن عمر
 برادر یعقوب که آهنگ کشور ایشان نموده بود از رود گزشت
 او را دستگیر نمودند و بجهت کشوران یعقوب دست یافتند

داستان ترکنازان هند

و در آنجا با بنام خلیفه مگر در رستی خود سرانه فرمانفرمای کرد
تا آنکه پسران بویه که آنها را ویلیان نیز میگفتند (یا آن گز
که زاده یزد کرد و پس از دست یافتن تازیان برپا رس
بسوی مازندران گریخته بنام دیلم در میان بچگان بویه روزگار
بسر میبردند) از مازندران سر بر کشیده سامانیان را از آن زمین
بیرون کردند و همین آنسوی رود خراسان بدست سامانیان
ماند و ایشان از رگدز خراسان مایه بسیاد خانه پادشاهان
غزنین شدند بدینگونه که پس از رسیدن فرمان خلیفه نصر
چون خواهان جدائی سمرقند نبود برادر کوچک خود اسماعیل را
به بخارا مامور فرمود اسماعیل چنانکه در نامه های هزره
چگونگی روزگارش نگاشته شده در بخارا کارش بالا گرفت
۲۷۹ و در دولت و هفتاد و نه تازی: و هشت صد و ششت
۸۶۲ و در فرنگی بنای بلند شهر ماری رسید و چندان روزگاری

غزنویان

نگرشت که همه ترکستان و زابلستان و کابل و قندهار
 بدست لشکرشان او و جانشینانش درآمد و او پس از
 پانزده سال جهانبانی آهنگ سرای جاودانی نمود پیش
 احمد تحت بنجارا برآمد و پس از شش سال و چند ماه
 کشته شد پس از کشته شدن او بزرگان کشور بشهریاری
 فرزندش نصر که هشت ساله بود تن در نمیدادند مگر یاری
 بخت و شایستگی همویه که سردار بزرگ بخرد لشکرش آن
 خانه بود همه بدخواهان او در جنگ بچگ آمده در زندان
 گرفتار ماندند و دست او در اندک روزگاری بجائی
 رسید که پدرانش را همدست نکرده بود سرانجام پس
 از بیست سال کشورداری به بیماری دمه جان سپرد
 و پیش از نوح بر او زنگ پادشاهی نشست و پس
 از سیزده سال خسروی کشور خویش را بفرزند خود عبدالملک

داستان ترکنازان هند

که پنجمین سامانیان است سپرد و آن پادشاه اب تکمین را
 که یکی از بندگان درگاهش بود بیست سالاری لشکر و فرمان
 فرمانی کشور خراسان سرفراز نمود و او در خراسان پایه
 خود را چنان بلند ساخت که در چند سال دارای خواسته
 بسیار و بندگان نامدار گشت

عبد الملک پس از هفت سال جهانبانی در گوی بازی
 از اسب افتاده برود پیش منصور که ششمین سامانیان است
 چون خرد سال بود بزرگان بخارا در برداشتن او تحت
 سروری یزیدیان نشدند و آن داورمی را بر اب تکمین
 گذاشتند که آیا منصور سزاوار خسروی است یا برادر پدر او
 اب تکمین در پاسخ نامه ایشان نگاشت که چون منصور کودکی
 است شایسته سروری او در اوست مگر بزرگان بخارا
 منصور را پیش از بازگشت پیکر که فرستاده بودند بر تخت

غزلیان

نشانیدند بزرگی البتکین از این کرده
 بزرگان دربار بخارا روشن میگردد که تا چه پایان بوده است
 چه اگر ایشان در دل داشتند که برگفته او کار کنند
 بایستی پاسخ او را نگرانی نموده باشند نه اینکه از آنسو باو
 چنان نگارند و ازین سوی منصور را تحت بردارند بجز
 دانسته میشود که هیچ چیز ایشان را بر آن کار و اندیشه
 مگر انبوهی رشک بر بلندی پایه البتکین چه میدانسته اند
 که او همین پاسخ خواهد داد و از آن منصور دشمن جانی او
 خواهد شد و بر روی هم رفته آن کردار خود را مایه برکنده
 شدن ریشه البتکین دانستند و گرنه شاید اندیشه دیگری
 می نخواستند مگر خواست ایزدی جز آن بود زیرا که همان
 کار زهنون البتکین شد پس او رنگ جهاندار سے
 فراخنگانه و شهرپایری آزادانه

داستان ترکنازان هند

منصور بر باره بادشاهی فراز شد و دشمنی اہستکین چنانکہ
 بزرگانِ دربار اندیشیدہ بودند در نهادش جای گرفت
 اہستکین در اینکہ کار در کجا گیر افتاد پی برد مگر چون بجای
 ہانشش پیوندی نہداشت و نمک شناسی بہ نوشتش پیوستہ
 بود خواست کہ خار این رسیدگی را بہ آمدوشد بوسہ پیغام
 از میان بردارد و گرد این بدگمان را بجا روب نامہ
 و پیام از فرجای دلِ خداگان بروید پیک ہا روان
 و پیشکشها روان ساخت مگر از ہیچ روی سودمند نیفتاد
 منصور او را بدرگاہ خواند و آشکار است کہ اہستکین
 پس زندگی خود را از خراسان گزشت و با سہ چہار ہنر
 تن از بندگانِ خود روی سوی غزنین کہ زاد بوم او بود
 نهاد و آن جایگاہ را کہ در آن روزگار بیش از دہ بزرگی
 نبود تنگنہا خود ساخت

غزنویان

منصور محمد پسر ابراهیم سیمکار را بجای او سپیدار
 شکر و فرمانفرمای کشور خراسان برگاشت و او را بکشت
 و تباهی البتکین و داشت مگر او در هر کار زار از بتکین
 شکست خورده بخراسان گریخت و در رزمهای با البتکین
 هرگز کاری از پیش نبرد

البتکین بکشوران کابل و قندهار دست یافت و در سی ^{۳۶۵}
_{۹۲۶} سد و شست و پنج تازی و نمد و هفتاد و شش فرنگی
 بسرای جاوید شتافت و پیش اسحاق در همان سال
 تخت پد برآمد و چون از رهگذر منصور که او را بنده
 نامرمان سرکش خویش میشمرد همیشه دل نگران بود بکار
 بار کشورداری چنانکه بایستی توانستی پرداخت تا آنکه بیاید
 سبکتکین که سه سال از ولیر آن دودمان بود بکشور منصور
 تاخت و فیروزی یافت از روی آشتی کردن خود را از

داستان ترک‌تازان هند

رشته بندی او آزاد ساخت بدینگونه که منصور پادشاهی
 خراسان و غزنین را بنام او بی انبازی و دست اندازی
 دیگری نوشته او را داد و او آهنگ بازگشت بغزنین نمود
 چون بهرات نزدیک رسید در سال سی صد و شصت
 ۳۶۰ هجرت تازی که دو سال کمایش از کشور رانی
 او گذشته بود سپری شد و چون در دودمان او کسی که
 شایستگی سروری داشتی نبود سران سپاه به بندی
 سبکتکین کردن نهادند و دختر سبکتکین را بزنی او
 در دادند

در نژاد سبکتکین

داستان سرایان در نژاد سبکتکین گونه گون سخنان
 رانده اند پاره میگویند بنده بود ترک نژاد برخی نوشته اند
 از شاهزادگان ایران بود که در شمار بندگان بدست

سبکیان

البتگین افتاد و گروهی برآیند که بازرگانی او را بخارا
 آورده بابتگینش بفروخت و در همان هنگام نیز هویدا بود
 که از تخته یزدگرد است بدینگونه که چون یزدگرد بدست
 آسیابان کشته شد پور او فیروز با دیگر با زماندگانش
 ترکستان افتادند و از گرفتن دختر با ترکان پیوند نموده
 دوپشت که گزشت ترک آراسته شدند و او بشترت
 پیزدگرد میرسد اگر ما گفته سومین را راست پنداریم
 آنچه همه درباره نژاد او نوشته اند بدرستی میگراید و
 برای روشن تر نمودن آن گواه های دیگر هم هست
 که درین روزگار پدیدارند میخواهم بگویم که پیشه ذردین
 و گرفتار نمودن ترکمانان دشت مردمان را بر سر
 خاکهای ایران و ترکستان و افغانستان و دست بدست
 گردانیدن و آوردن آنها را در بخارا و فروختن ایشان

داستان ترک‌تازان هند

در آنجا گویا از روزگار سخت در آب و گل آن مرز و بوم
 سرشته شده که پایان آن تا بدینجا کشیده که اکنون
 هم بیشتر بزرگان دربار و فرماندهان سرکار پادشاهان
 آن سرزمین بنده و زرخیزند مگر از خاندان بزرگی نیز هم
 در میان شان هم میرسد و مقرر این گفتار را سپه‌کشان
 روس بخوبی در می یابند که همه آن کشورها را کشودند
 و بسی بندگان از ترک و افغان و ایرانی آزاد نمودند
 بهرگونه که باشد اگر او را هم بنده و هم شاهزاده دهند
 شگفت نیست زیرا که بزرگان آن سامان در بنده نشانی
 چنانند که آنها را سخت کرده بستر پاشان وامیرسند
 و میگویند که پیشه او چه بوده پس او را برای همان
 کار بهائی که روانی پذیرفته میخورد و همه نوشته اند
 که البتکین هر چه نشانه های بزرگی و سروری بود همه را

غزنویان سبکتکین

در سرپای سبکتکین پنجم شناسائی نگریت آمادہ پرورش
 و آموزگاری او گشت تا اورا بیاید بلند سپہ سالاری خویش
 سرافراز نمود و دست او را در کشادن و بستن ہمہ
 کارهای لشکری و کشوری دربار خویش کشودہ فرمود

در پادشاهی سبکتکین

پس از اسحاق پور البتکین سبکتکین آرایش تخت بنین
 شد و تختین کارش بخش نمودن در آمد کشور بود میان
 سران سپاہ و بزرگان بارگاہ و چاکران و کارکنان سرک
 پادشاه ہر یک را ہرچہ فراخورد او داشت ہداد و خود را
 از اندیشہ گزان کارگزاران کشور آسودہ ساخت پس
 بدخواست طغا شہر بار بست کہ از ستم و درازدستی پاتور
 کز خیت باو پناہیدہ بود با لشکری آراستہ روی بدان
 سو نہاد و با پاتور جنگیدہ اورا شکست و کشور بست را

داستان ترکنازانِ هند

گرفت بطفا داد چندی بگرفت و طفا ور دادن آنچه
 بگردن گرفت بود کوتاهی نمود و کار میان او و سبکتگین
 بزود خورد انجامیده کشورش بدست کارگزاران
 سبکتگین درآمد ابوالفتح بستی نیز که فرمان نگار نامور
 پاتور بود بهره بزرگ روزگار سبکتگین گشت قصدار زیر
 بیفزود و باره کشورستانی را بسوی هندوستان چمت
لشکرکشی سبکتگین بسوی هندوستان
 در انجامهای سال سی صد و شست و هفت تازی
^{۳۶۷}
^{۹۶۵} و نهد و هفتاد و هفت فرنگی آهنگ جنگ بیگانه
 گیشان نموده سپاه هندوستان کشید و بر ملتان و
 چندین وژ دیگر دست یافت در هر جا نمازخانه بآیین
 مجریان بنیاد نهاده از تاخت و تاراج خرد و فرو نگذاشت
 و با بیغی بسیار بغزین بازگشت

غزنویان سبکتگین

در آنروز پادشاه لاهور برهنی بود جیپال نام که از
 سرسند تا لغمان و از کشمیر تا ملتان خامه بند نشان
 کارگزاران او بود و او چون از دستبرد سبکتگین آگهی یافت
 جهان روشن در پیش چشمش تیره و تاریک شد سپاه خویش
 را گرد کرد و بکینه جوی از آب برسد تا شده روسی بکشور
 سبکتگین آورد از روسی سبکتگین نیز جنبش اورا شنید
 لشکر آماده خود را در دم فرمان کوچ داد و سپاه دورست
 را بزودی فراهم نموده رو براه نهاد هر دو سردا
 در پایان خاک های خود بیکدیگر برخوردند جنگ درگشته
 و آتش کارزار های پی در پی خاموش شد تا پس از
 چند روز که شکست بلشکر جیپال افتاد
 در اینجا داستان نویسان حمدلی نکرده اند پاره میگویند
 جیپال گرفتار شد و برخی سروده اند که زنهار خوست

داستان ترکنازان هند

و گفته دوم درست نر می نماید که بگوئیم بزینهار آمد خوش
 آشتی نمود و بگردن گرفت که از بزرگان دربار خود
 یکی را بگروسی بدهد و چند تن از کسان سبکتکین را همراه
 خود بلاهور برد و دو کرور ایران (یا هزار بار هزار) روپیه
 آن روز با با پنجاه زنجیر هیل باوستان سپارد و هر سال
 باجی بدرگاه فرستد سبکتکین با آنکه محمود و برخی از
 سردان سپاهش از آغاز بدان کار تن در نمیدادند
 خواهش او را پذیرفت و بر همان پیمان از یکدیگر جدا
 شده هر یک بجایگاه خود برگشت چنانکه تا اینجا بیشتر
 نویسندگان یکرانند مگر برخی هم نگاشته اند که نخستین
 جنبش سبکتکین از شمار راه بندی بود نه پیشتازی
 بدینگونه که در روزگاری که اب تکین از خراسان بخسین
 شتافت و بر کشورهای همسایه دست یافت آوازه

غزنویان سبکتکین

بلندی کار او بحسب پال راجه پنجاب که تا نزدیک کابل یاتا
 خود کابل زیر فرمانش بود رسید و او باندیشه پیش بندگی
 کار خود بالشکری گران آهنگ غزنین نمود مگر تا آماده
 کار شد البتکین رخت هستی بر بسته و اسحاق نیر بدو
 پیوسته سبکتکین بر اورنگ بود و از آهنگ جیبال
 آگهی یافته برای آنکه سر راه باد به بندد از غزنین
 بالشکری که داشت بسوی او جنبش نمود و راههای
 راستی گفتار خود را چنین پنداشته اند که آن دو سر را
 بر سر خاک هم بهم بخوردند و از گواهی خوی و منش
 مردمان هر دو سوی باور میتوان کرد که اگر آهنگ
 سبکتکین به پیشانی بود تا هنگامیکه جیبال میتوانست
 دست و پای خود را فراهم کرده بجنبش در آید نیمه کشت
 او بدست لشکر سبکتکین در میآید مگر همین یکی را که

داستان ترکانِ هند

روشکر راستی گفتارِ خویش شمرده اند بیشتر زهنمون
 این است که نخستین جنبش سبکتکین همانگونه از شمارِ ترکانِ
 بوده زیرا که او در جنبشِ نخستین تا ملتان را تاخت کسی
 برابرش پدیدار نگشت و گواهِ استوار تر این است
 که در جنبشِ دوم سبکتکین آن هر دو شوریار بر سرِ خاک
 هم هم برخوردند نه در جنبشِ نخستین باری چون سبکتکین
 بغزنین رسید پایِ تختِ بلند او گزارش یافت که
 جیپال درفشِ پیمان شکنی برافراشته میگوید تا سبکتکین
 گروهی او را بلاهور نفرستد او کسان او را از بند رها
 نخواهد کرد و با آنکه گروهِ چتری که در دربار بدستِ چپ
 او می نشیند او را بکردارِ ناستوده نکوهیده اند و بدفحاح
 پیمان شکنی را باو دانموده باز همراهی گروه برهمنان
 را که بدستِ راست او می نشیند برگزیده و اندر

غزنویان سبکتگین

آنها را کار بسته و ایشان بدو چنان باز نموده اند که دیگر
 باره آمدن سبکتگین بسوی هندوستان از کارهای
 ناشدنی است پس آن مایه زر درین هنگام که شهر را
 از مالدورست بکسان او چرا باید داد سبکتگین در
 دم بالشکر از غزنین بیرون شد و آوازه جنبش او
 بگوش جیپال رسید و او خود را دوباره بسته بند سبکتگین
 دید و برهنهائی بر همان نامه با بسوی راجگان هند
 روان ساخت و ایشان را چنین آگهانید که اگر این
 بار پای پنجابیان از یورش لشکر غزنین از پیش بگذرد
 دیگر باره برخاستن ایشان دشوارست و هویاست
 که پس از آن چیزی نیست که راه لشکر بیگانه را بسوی
 شما ببندد و چندان خواهد گزشت که چون لائیز
 همه کشوران شما را نیز فرو بگیرند این سخنان

داستان ترکنازان مهنه

در دلهای راجگان کارگر افتاد و رگ هم‌کیشی در تنهای
 شان به جنبش درآمد پس همه رایان برینى هندستان
 و راجگان دلی و اجمیر و کانچر و غنوج از زر و شکر
 هر چه توانستند فراهم نموده یکصد هزار سوار و پیاده
 با سامان فراوان بیاری جیپال فرستادند و پاره خود
 نیز آمدند گویند آن دو لشکر در کنار لغان بیکدیگر
 رسیدند بکنین بر پشت فراز شده پهنای آن دریا
 بیکران را به کشتی دیدگان دورین چمپود و چون از
 کمی لشکر خویش که پیش از هشت هزار نبود اندیش
 نمود لرزه در نهادش افتاد مگر خود را نباخت و هرسی
 بخود راه نداد سران سپاه را پیش خود بخواند و پس
 از دلاسانی آنها از فرخنده گی فرچال با بیگانه کیشان چه
 درین جهان و چه در آنگهان همه را نوید فیروزی نیرود

غزنویان سبکتکین

به پیمان آنکه تخت پانصد سوار بجنگ پیش روند و تا
 اسبهای ایشان میخواهند خسته شوند پانصد سوار تازه
 دیگر به پهنه کارزار تازند و پانصد نخستین اسبهایشان
 را آرام دهند و بر همین رفتار کار کنند تا پسایان
 نخستین باز رسد سرداران رزمساز سبکتکین را پسندند
 و چون رده جنگ از سرود سوی آراسته شد چند
 دست از سپاه همچنان کردند و اندک هنگام میرا رشته
 پیوستگی سپاه هندو از هم گشت و پشت راجگان
 بهم در شکست که بناگاه جنگی لشکر بفرمان سبکتکین
 یکبارگی یورش بردند و دشمن را گریزانیده تا نیلاب
 و نیبال شان تاختند و از خونریزی و کشتار سرمونی
 فرو گزار نکردند و کشورهای پیشاور و لغمان تا کنان
 نیلاب افزوده شد پس سبکتکین یکی از سرداران خود را

داستان ترکنازان هند

با دو هزار سوار بر آن سرزمین بگماشت و گروه افغانان
 و خلیج را که دشت نشینان آن سامان بودند برای آنکه
 سازشی نکنند و شورش برپا ننمایند بنوکری گرفته همراه
 خود بغزنین برو پس از آن تا زنده بود دیگر بهند
 ساخت و بکارزار سرکشان خراسان و جاهای دیگر
 میپرداخت و چون کارهای آرزوهای او بداستان
 هند بستگی ندارد و همه در داستان ایران فراموش
 شده است درینجا بیش ازین نوشته نمیشود که چون سکتگیز
 باهنگ یاری نوح سامانی و در انداختن دشمنان
 او همچون فایق و ابوعلی سیمکار که خانه زادان او و
 گردن نک نشاسی افراخته بودند لشکر خراسان کشید
 و بدخواهان خاندان سامانی را پایمال کرد نوح سکتگیز
 را بفرنام امیر ناصرالدین و پسرش محمود را بسنرنام

غزنویان اسماعیل

امیر سیف الدوله سمرقراز فرمود و پس از آن محمود بخارا
و سبکتگین بغزنین فرمان رانند تا در سال سی ^{۴۸۷} و _{۹۹۲}
سه و هشتاد و هفت تازی و نصد و نو و هفت تازی
که سبکتگین پس از بیت سال پادشاهی در گزشت و
پسرش اسماعیل شاد غزنین گشت

در پادشاهی اسماعیل

نویسنده گان خاور و باختر در باره سرگزشت اسماعیل
به ویژه روزگار پادشاهی در میان یکدیگر هم بیکدی
همراهی نه نموده اند بیشتر آنان او را در شمار پادشاهان
نیز نیاموده اند تا بسال فرمان فرمائی او چه رسد
و پاره اذانیان چند ماه و برخی سه یا چهار سال

داستان ترکنازانِ هند

میدانند مگر چنانچه از پیروی بدست می آید چیزی که روی
 داوه این است که سبکتگین اسماعیل را جانشین خود ساخت زیرا
 که بزرگانِ غزنین او را بفرمان پدرش تحت برداشتند
 و از روی نوشته که محمود پس از تحت نشستن اسماعیل
 با فرستاد نیز همان هویدا میگردد چه در آن مینگارد
 که پدر هم که ترا جای نشین خود ساخت از رگنوردوی
 راه میان من و تنگگاه برود و اندیشه نمود که مبادا تا
 رسیدن من بغزنین از دست برود بداندیشان شده
 بندوبست شهر بگوریده گی گراید و گنجینهایی که فراهم
 آورده رنجهای بیشمارست یکباره از دست برود
 پس درین سخن نیست که سبکتگین اسماعیل را جانشین
 خود ساخته مگر این را نمیتوان گفت که آیا اندیشه او
 همان بوده که محمود سروده یا آنکه چون سبکتگین

غزنویان اسماعیل

مرد وادگری بود تحت غزنین را با اسماعیل از آنروی که
 دخترزاده البتکین بود روا شمرده نه بمرد و این نیز
 و شوارست که برستی بتوان گفت چند سال پادشاهی کرد
 چه بیشتر نویسندگان خاور و باختر مرگ سلطکین و بر
 تحت نشستن محمود را در یکسال یاد کرده اند و چون
 بسپارش خرد این راه نور دیده میشود چنان میناید که
 باید آغاز نامه نگاری محمود با اسماعیل که تختگاه پدر را گرفت
 و لشکر کشی او از خراسان بغزنین در درون یک سال
 انجام یافته باشد پس محمود چنانکه در داستانها نگارش
 پذیرفته اسماعیل را گرفت و در سال سید و $\frac{۳۸۷}{۹۹۷}$
 هشتاد و هفت تازی و نهد و نود و هفت فرنگی پامی
 بر تحت غزنین نهاد

داستان ترکنازان هند

در شهر پاری محمود

در اینکه پادشاه بزرگواری بوده هیچ سخنی نیست مگر آنچه
 را که همه نویسندگان در باره او نوشته اند اگر نگاریم
 شگفت انگیز درون خوانندگان خواهد شد چه گروهی او را
 گنبد و کنجوس شمرده اند بدست آویز اینکه از آنج
 به پیمان انجام شاهنامه فردوسی را نوید داده بود پیش
 از بخش شانزدهمین نداد برخی او را دارای دهن بلند
 و بخش ارجمند دانست میگویند در روزگار او بازاء
 دانش بدان فراخی روانی یافت که فرزنانان بزرگیتی در
 گاه او پیدا شدند و در آبادی جهان آنامه خوانشمنند
 بود که غزنین در روزگار او نخستین شهر روی زمین
 شد پاره گفته اند خوش آمد دوست بود و هیچکس در
 روزگار او جز از راه ریشخند بجایگاه بلند نتوانستی رسید